

قطران گوید :

از بسکه برد قیمت زربنه که بزدل
خواهد که دگر باره بکسار رود این
و ناصر خسرو گوید :

که از دستش نخواهد رست یکتن
بسی حنجر بریده است او بدبنه
حافظ فرماید :

پشمینه پوش تند خوگر عشق نشنیده است بو

از مستیش رمزی بگو تا ترك هشیاری کمد
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو
سحرم هانف میخانه بدولتخواهی - گفت باز آی که دبرینه این درگاهی
میخواره و سرکشته و رندیم و نظر باز و آنکس که چومانیست در این شهر کدام است؟
مولوی فرماید :

بر مثال سنك و آهن این تنه لیك هست او در صفت آتشزنه

ی - بآخر اصول افعال یا صیغه امر مفرد حاضر بعضی افعال اضافه شده معنی
اسم مصدری بمدخول خود میدهد مانند:
نالہ، مویه، خنده، گریه و غیره اول گاهی همین ترکیب معنی اسم مفعول و اسم
آلت دهد مانند :

ریزه چنانکه حافظ فرماید :

سپهر بر شده پرویزی است خون افشان که ریزه (۱) اش سرکسری و تاج پرویز است
ک - در آخر بعضی کلمه های مرکب، برای ساختن اسم آلت افزوده شود مانند :
آتشزنه، دستگیره و غیره .

ل - بآخر بعضی کلمه های مرکب که قسمت اول آنها اسم اعداد است ،

(۱) ریزه از فعل ریختن گرفته شده و در مکالمه بمعنی کوچک و ذره هم استعمال میشود اما در بیت
حافظ بمعنی چیزی است که بریزد یا میریزد .

اضافه شود و آن کلمه مرکب ' صفت مرکب باشد که با قید مشترك است یعنی هم مانند صفت استعمال شود و هم مانند قید ' مانند: یکشنبه ' یکساله ' صدساله ' یکروزه دو روزه ' دو پشته ' دو الکه ' چهار گوشه ' هر ساله ' هر روزه ' یکنفره ' يك اسبه دو سره و غیره .

حافظ فرماید :

طی مکان به بین وزمان در طریق عشق کابن طفل یکشبه ره صد ساله میرود
چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت تدبیر ما بدست شراب دو ساله بود

م - در آخر اسم فاعل و اسم مفعول لازم ' و از حروف اصلی است مانند : رونده آینده ' گوینده ' زننده ' سوخته ' دوخته ' پخته ' ریخته ' شکسته ' یافته ' شکافته ' و غیره :

گر خاطر شریف رنجیده شد ز حافظ باز آ که توبه کردیم از گفته و شنیده (حافظ)
دوری ز برت سخت بود سوختگانرا سخت است جدائی بهم آموختگانرا (سعدی)
دو لب تشنه ما بین و مدار آب درینج بر سر کشته خویش آیی وز خاکش برگیر (حافظ)
ن - بآخر صفتهای مشترك که با افزودن ' وار ' ساخته شده اند افزودن شود و آن صفات مشترك را بدل با اسم کنند مانند :

گهواره ' که گهوار مخفف گاهوار : صفت است و چون ' هاء ' بدل حرکت بآن افزوده شود اسم میشود و آن چیزی مانند تخت خواب است که برای کودکان ' بکار برند : دستوار یعنی مانند دست و دستواره عصا میباشد و بیشتر این ' هاء ' ها ' هاء ' تخصیص اسم و بدل حرکت است .

این آبکینه خانه گردون که روز و شب از شعله های آتش الوان مزین است
بادا چرا غواره فرانس جباه تو ! تا هیچ در قبیله خورشید روغن است
(عندلیب)

در بلخ ایمنند ز هر شرمی میخوار و دزد و لوطی و زنباره
آزاد و بنده و پسر و دختر پیرو جوان و طفل .. به گهواره
(ناصر خسرو)